

«نقشه ستارگان» فیلمی درباره زندگی ستاره‌های هالیوودی است

ستاره‌های خاموش

حسین عیدی‌زاده

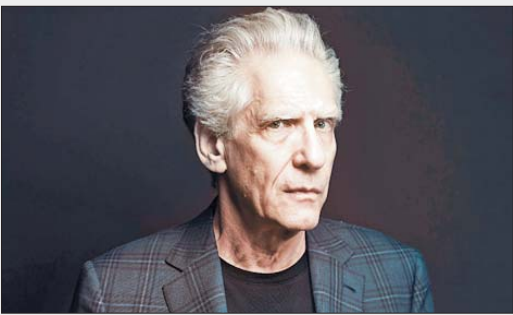


فیلم‌نامه‌واکثر در این است که نمی‌تواند لحن طنزآمیز خود را حفظ کند و لحظاتی که قرار است کاریکاتور هالیوود را ترسیم کند (مثلا در فصلی که هاوانا می‌فهمد فرزند بازیگرِ دیگر مرده و حالا او می‌تواند جایگزین آن بازیگر در فیلمی بشود که تمام آرزویش است)، اما فیلم با رسیدن به لحظات پایانی‌اش مضحک می‌شود.

«نقشه ستارگان» اولین فیلمی نیست که سعی کرده پلیدی و سیاهی هالیوود را ترسیم کند. «محرمانه لس‌آنجلس» کرتیس هانسن، با بهره‌گرفتن از یک درام نوآر و نقب‌زدن به هالیوود دهه ۵۰ میلادی نشان می‌داد که در زیر ظاهر پرزرق‌وبرق هالیوود چه دنیای سیاهی وجود داشت. «بارتون فینک» برادران کوئن با لحن شوخ‌طبعانه خود سختی‌های زندگی یک نویسنده را در هالیوود ترسیم می‌کرد و به‌خوبی نشان می‌داد چه تضاد تلخی بین خلاقیت و فرمول‌های هالیوود وجود دارد. رابرت آلتمن در «بازیگر»، تصویری بسیار تلخ از ستاره‌سالاری هالیوود نمایش داد و در دل داستانی تریلر و با تأکید بر رابطه یک تهیه‌کننده استودیویی با ناشناسی که نامه‌های تهدیدآمیز برایش می‌فرستاد، موفق شد یکی از بهترین فیلم‌های ضدهالیوودی را بسازد. بیلی وایلدر در «سانست بلوار» به دوره مهم ناطق‌شدن سینما نگاه‌ی موشکافانه انداخت و با بهره‌بردن از قصه‌ای نوآر توانست تصویری ماندگار اما سیاه از زندگی پوچ ستارگان سینما و پلیدی‌های آن ارائه دهد، اما شاید هیچ‌کدام از این فیلم‌ها به اندازه «جاده مالهاند» دیوید لینچ تباهی هالیوود را ترسیم نکرده باشد. فیلمی که هالیوود را اساسا محفل فساد و بی‌اخلاقی می‌داند و با روایت زندگی دختری که به عشق ستاره‌شدن به هالیوود آمده، اما خیلی‌زود دچار فروپاشی ذهنی می‌شود و اشاره به مرگ ستاره‌ای سینمایی که انکار نیمه اول همین دختر جوان باشد، دلایره‌ای بسته از هالیوود طراحی می‌کند که تمامی سیاهی‌های عالم را می‌شود در آن دید. شاید نکته مهم در این فیلم‌ها که می‌توانند بهترین نمونه‌های فیلم‌های ضدهالیوودی معرفی شوند، این باشد که در آنها فیلم‌سازها و نویسندگان از زمینه‌ای جنایی و معمایی برای پرداختن به هالیوود استفاده کرده‌اند و درواقع یک درام جذاب و تعلیق‌آمیز (با لحن خاص خودشان مثلا طنز در فیلم بیلی وایلدر و فانتزی‌های سیاه در فیلم دیوید لینچ) را برای سرزنش و انتقاد از هالیوود بهانه کردند. «نقشه ستارگان» اما هیچ استراتژی‌ای برای پرداختن به هالیوود ندارد و بیشتر شبیه اخبار زردی است که درباره دنیای ستارگان منتشر می‌شود، شبیه گزارش‌های آبکی و باسهم‌ای است که در سایت‌های شایعه‌پراکنی درباره ستارگان منتشر می‌شود و اگر بازی جولین مور و اولیویا ویلیامز

گفت‌وگوبا دیوید کراننبرگ

اشباح شبیه به خاطره هستند



آن دست می‌بردیم؛ مثلا گوشی‌های همراه هوشمند را وارد فیلم‌نامه کردیم چون موقعی که اولین نسخه فیلم‌نامه نوشته شده بود گوشی هوشمند وجود نداشت. از طرفی مسئله ارجاع به فرهنگ عامه هم بود. واکثر اصلا دوست ندارد در کارهایش به آخرین اتفاقات دنیا، کلیپ معروفی در یوتیوب یا سریالی مطرح اشاره کند. این چیزها عمر کوتاهی دارند و زود هم فراموش می‌شوند و برای همین بخشی از فیلم‌نامه را که درباره یک بازیکن فوتبال بود، حذف کردیم. درواقع با تغییراتی در فیلم‌نامه اعمال کردیم اما رابطه خانوادگی و دیالوگ‌ها در این ۱۰ سال یا حتی ۲۰ سال عوض نشدند.

۲ فیلم‌ها شما درباره فساد و سقوط اخلاق هستند و در این سال‌ها ایسن موضوع را در جاهای مختلفی دنبال کردید و برای همین به نظم شما نفرت مشخصی به هالیوود ندارید.

ندارم. وقتی فیلم در کن نمایش داده شد، لوموند تیتِر زد: «من از هالیوود منتفر نیستم». دلایلش این بود که فرانسوی‌ها فکر می‌کردن من سال‌ها نفرت از هالیوود را در خودم جمع کرده‌ام و با این فیلم آن را بیرون ریختم، اما من گفتم اصلا این‌طور نیست. اشاره به هالیوود در این فیلم فکر بروس بوده. همان‌طور که شما گفتید، می‌شود حرص، دورویی و قدرت‌طلبی را که در «نقشه ستارگان» وجود دارد، در شکل‌های مختلف و در سراسر دنیا دید. هالیوود یک مثال بسیار مناسب است چون خیلی خوب در دیدرس است؛ برای اینکه اشتیاق یک بازیگر برای دیده‌شدن در فیلمی یا حضور روی فرش قرمز را می‌شود دید. همین میل و اشتیاق را می‌شود در وال‌استریٹ یا دنیای

ظاهرا همه‌چیز برای یک درام ضدهالیوودی آماده است؛ دیوید کراننبرگ در مقام کارگردان و یک گروه بازیگر معروف از جولین مور و جان کوساک گرفته تا میا واسیکوسکا و رابرت پتینسن. «نقشه ستارگان» با اینکه شروع جذابی دارد، اما در یک قدمی فیلمی تأثیرگذار درباره سیاهی و پشت‌پرده مضحک هالیوود باقی می‌ماند. «نقشه ستارگان» عامدانه قرار است لحنی طنزآمیز و غیرجدی داشته باشد، اما نوسان میان جدی‌بودن و طنز تلخ‌بودن بیشترین ضربه را به فیلم زده است. فیلم ماجرای چند چهره معروف و غیرمعروف در هالیوود است که رابطه میان آنها درام اصلی فیلم را شکل می‌دهد. آکاتا (میا واسیکوسکا) که قسمت‌هایی از صورت و بدنش سوخته است به هالیوود می‌آید و در آغاز ورودش با جروم (رابرت پتینسن) آشنا می‌شود که شوfer لیموزین است و گاهی نقش‌هایی کوتاه در فیلم‌ها بازی می‌کند؛ خیلی زود این دو به هم علاقه‌مند می‌شوند. کمی بعد متوجه می‌شویم آکاتا فرزند استفورد (جان کوساک) و کریستینا (اولیویا ویلیامز) است که او را از خانه بیرون کردند و تمام زندگی خود را پای پسر کوچک‌شان بنجی (ایوان برد) گذاشته که ستاره‌ای در دنیای هالیوود است. آکاتا دستیار هاوانا (جولین مور)، بازیگر معروفی می‌شود که گذشته دست از سرش برنمی‌دارد و از طرفی برای آرامش روحی، نزد استفورد می‌رود که پزشک – روان‌شناس معروفی در هالیوود است. وقتی استفورد از حضور آکاتا در هالیوود آگاه می‌شود، همه‌چیز به‌هم می‌ریزد و رازهای گذشته خانوادگی دوباره سر باز می‌کنند و این تازه شروع ماجراست. خط اصلی داستانی «نقشه ستارگان» همین است و بروس واکثر، فیلم‌نامه‌نویس با استفاده از این خط داستانی، یک هالیوود به‌شدت سیاه و کثیف را ترسیم می‌کند که در هر گوشه از آن نفرت و فساد در جریان است. تمامی شخصیت‌های فیلم به گناه یا پلیدی دچار هستند؛ جروم که سودای بازیگر– فیلم‌نامه‌نویس‌شدن در سر دارد نه‌تنها به آکاتا خیانت می‌کند، بلکه اساسا رابطه با او را برای بهره‌بردن از زندگی آکاتا و نوشتن فیلم‌نامه‌ای براساس آن شروع کرده، دکتر استفورد یک فرصت‌طلب بالفطره است که هم از لوس‌بودن بازیگران هالیوودی سوءاستفاده می‌کند و هم رابطه بسیار خفنی با فرزندانش آکاتا و بنجی دارد، کریستینا درواقع کارکزار بنجی است و هرگونه بی‌احترامی بنجی را برای پول و ثروت تحمل می‌کند، بنجی نمونه تمام‌عیار یک بچه لوس و نر است که گویی براساس شخصیت جاستین بiber، خواننده، طراحی شده باشد؛ تازه از مرکز ترک اعتیاد برگشته (درحالی‌که ۱۴، ۱۵ساله است)، بدهدن است و به همه بی‌احترامی می‌کند و درنهایت هاوانا، یک روح زخم‌خورده است که نه‌تنها نمی‌تواند با گذشته خود و شهرت مادر بازیگرش قوت پیدا کند، بلکه برای رسیدن به نقشی که می‌خواهد، حاضر است هر خفتی را تحمل کند. در این بین فقط آکاتا است که به‌نظر می‌رسد انسانی طبیعی است، اما این تصویر نیز با به پایان رسیدن فیلم به‌هم می‌خورد و آرامشی که او و برادرش به آن می‌رسند درواقع شبیه همان آرامش ظاهری است که پدر و مادرشان سال‌ها قبل به آن رسیدند و حالا چنین عواقب خوشایندنی به بار آورده است. آکاتا با اینکه برای آشتی به هالیوود بازگشته، اما مثل یک ویروس مهلک عمل می‌کند و حضورش جز مرگ و بدبختی برای دیگران، نتیجه‌ای دیگر ندارد، اما «نقشه ستارگان» با این شخصیت‌هایی که پتانسیل کافی برای خلق درامی کوبنده درباره هالیوود دارند، درنهایت یک درام بی‌تأثیر می‌شود. شاید دلیل اصلی این اتفاق سطحی‌بودن نگاه واکثر باشد. فیلم از نیمه که می‌گذرد دیگر هیچ راهی برای درگیرکردن بیننده‌اش ندارد؛ اگر نیمه اول فیلم بر استیاز از شخصیت‌هایی عجیب با رفتارهای اعصاب‌خردکن مرسوم دنیای چهره‌های معروف، در نیمه دوم که قرار است درام به نتیجه و تأثیر خودش برسد دچار سردرگمی می‌شود و واکثر به‌جای کنکاش در روان شخصیت‌هایش به چند حادثه دم‌دستی (مثل کشته‌شدن سگ دوست بنجی با شلیک گلوله توسط بنجی) و مرگ بیهوده و دیدن ارواح مردگانی از گذشته و حال (مادر هاوانا و یکی از طرفدارهای مرده بنجی) متوسل می‌شود و این کار به‌ویژه در ۱۵ دقیقه نهایی حالتی مسخره به خود می‌گیرد و قتل‌هایی که در لحظات جنون توسط شخصیت‌ها رخ می‌دهد، هیچ منطق و تأثیری ندارند و انکار فقط طراحی‌شدن که نویسنده بر سیاه‌بودن هالیوود، چیزی که از ابتدا متوجه آن شدیم، دوباره تأکید کند و به‌این‌ترتیب فیلم همان کلیشه‌های رایج درباره هالیوود را بیان می‌کند. مشکل اصلی

سینمای جهان

درباره فیلم «قضیه صفر»

کاریکاتوراورولی

رؤیا و خیال همیشه برای تری گیلیام موضوعی جذاب و محبوب بوده و آدم‌هایی که با استفاده از رؤیا و خیال وارد دنیایی امن‌تر و بهتر از دنیای روزمره می‌شدند همیشه برای‌تری گیلیام جذابیت داشتند و اصلا برای همین است که چندین و چند سال است که دوست دارد پروژه «دن کیشوت» را جلوی دوربین ببرد و هرچند بارها پروژه متوقف شده اما گیلیام از صرافت ساخت آن نیفتاده است. «قضیه صفر» در ادامه همین علاقه به دنیاهای غیرواقعی ساخته شده و ماجرای مردی است که نابغه کامپیوتر است اما به نظرش زندگی پوچ است و ارزش زیستن ندارد. او یک بدبین تمام‌عیار به نام کوئن لث (با بازی کریستوف والتس) است که به‌دنبال پیداکردن فرمولی است که به زندگی معنا می‌دهد و شرکتی که لث برایش کار می‌کند با متوجه‌شدن این موضوع احساس خطر و سعی می‌کند با فرستادن لث به خانه به این‌بهانه که کارهایش را در خانه انجام دهد، کاری کند که لث پیداکردن معنایی برای زندگی را فراموش کند. «قضیه صفر» هم مثل «راهنزان زمان» و «ماجراجویی‌های بارون مونس‌هاوزن» درباره قدرت تخیل و تأثیر مثبتش بر زندگی است، اینکه چطور تخیل و دنیاهای ذهنی و خیالی می‌توانند به زندگی سرد و بدون سرگرمی کودکی (در «راهنزان زمان») معنا بخشد یا چطور سختی جنگ را (در «ماجراجویی‌های بارون مونس‌هاوزن») برطرف کنند و حالا در «قضیه صفر» معنایی برای زندگی لث بدبین پیدا کنند. از طرفی فیلم ادامه «۱۲ میمون» و «بریزل» (بهترین فیلم گیلیام) هم هست و جامعه‌ای ضدآرمانشهری را توصیف می‌کند که در آن همه چیز زیر نظر برادر بزرگ است و آدم‌ها زمانی ارزش دارند که در خدمت سیستم باشند وگرنه



قضیه‌صفر

کارگردان:تری گیلیام

بازیگران:کریستوف والتس

مت دبیم، ملانی تئیری

مجمول۲۰۱۳رایتینا و رومانی

درست مثل یک دستگاه سوخته، باید از شر آنها خلاص شد. گیلیام در بیش از ۴۰ سالی که در سینما مشغول به‌کار

بوده، بدون تغییر در سبک سینمایی خودش مسیری یکسان را ادامه داده است؛ فیلم‌های او از نظر بصری متکی بر تصویرسازی‌هایی شبیه انیمیشن هستند با رنگ‌آمیزی‌های غلوشده و «قضیه صفر» هم همین مسیر بصری را دنبال می‌کند و آلمان دیگر تکرار‌شونده کارهای گیلیام یعنی شوخی‌های اسلپ استیکی دارد. اما در این‌حال «قضیه صفر» نمی‌تواند به اثری ماندگار درباره

پیروزی تخیل بر واقعیت و همچنین اهمیت عشق به‌عنوان عنصری معنابخش به زندگی بدل شود. گیلیام در «قضیه صفر» حالت همان پسرک «راهنزان زمان» را دارد که درک دنیای بیروانش برایش دشوار شده و برای همین شوخی‌هایش با تکنولوژی‌های روز (مثل میهمان‌ای که همه در آن دارند با گوشی یا تبلت خود کار می‌کنند) حالت کاریکاتوری از دنیایی جرج اورولسی دارد تا انتقادی. اما راستش کاریکاتوریسم یکی از اصول سینمایی گیلیام است و اصلا برای او سینما، یعنی طراحی فکاهی‌ها و کاریکاتورهایی متصل به هم و با این

فیلم می‌بیند، چیست؟ «نقشه ستارگان» یکی از صحنه‌هایی که من از فیلم حذف کردم، جایی بود که آکاتا سوار ماشین داشت رانندگی می‌کرد و وقتی بیرون را نگاه می‌کرد چندین و چند بچه مرده می‌دید! به بروس گفتم که به شیخ و این‌طور چیزها باور ندارم و گفتم می‌فهمم یعنی چه که آدم در زندگی‌اش تحت‌تأثیر مردکان قرار بگیرد اما اینکه آنها را به شکلی فیزیکی ببیند معنایی ندارد. آن صحنه را حذف کردم؛ چون آکاتا آن بچه‌ها را نمی‌شناخت و همین حالت واقعی فیلم را بهم می‌زد. بروس هم پذیرفت. رویکرد من به اشیاح این‌طور بود که اشیاح شبیه خاطره هستند، ممکن است شما نتوانید خاطره والدین مرده‌تان را فراموش کنید و صدایشان در گوش شما باشد و این حضوری فیزیکی است. من هم چنین چیزی را قبول دارم اما اصلا اشیاح را قبول ندارم.

دریچه

۷ فیلم‌ماندگار درباره سفر بیگانگان به زمین

میهمانی از دنیای دیگر



بیگانگان و موجودات فضایی همیشه موضوعی جذاب در سینما بودند و فیلم‌های مختلف تجاری و هنری درباره حضور آنها در زمین یا حمله آنها به زمین ساخته شده است و وقتی به فیلم‌هایی با این موضوع فکر می‌کنید به فهرستی بسیار بلندبالا می‌رسید که در آن فیلم‌های مطرحی مثل «پرخورد نزدیک از نوع سوم» استیون

اسپیلبرگ و «بیگانه» ریدلی اسکات و «مردی که به زمین سقوط کرد» نیکلاس روگ دیده می‌شوند و فیلم‌های تجاری متعددی مثل «روز استقلال» و «روزی که زمین از حرکت ایستاد» هم در همین فهرست قرار می‌گیرند. فهرستی که در اینجا می‌خوانید، برگرفته از فهرستی است که مؤسسه فیلم بریتانیا از بهترین یا به‌یادماندنی‌ترین فیلم‌ها درباره حضور بیگانگان بر روی زمین تهیه کرده.

۱. «جنگ دنیاها»/ «بایرون هاسکین» ۱۹۵۳

این فیلم رنگی برداشت جورج پال تهیه‌کننده و بایرون هاسکین، کارگردان، از رمان معروف اچ.جی. ولز است که به یکی از فیلم‌های تعیین‌کننده علمی–خیالی هالیوود بدل شد. فیلم محل وقوع ماجراهای کتاب را از انگلستان دوران ویکتوریا به کالیفرنای جنوبی

دهه ۱۹۵۰ برده و با استفاده از تصاویری آرشویی از جنگ جهانی

دوم، دنیایی را که به نابودی رسیده تصویر کرده است. اهمیت این فیلم بیش از هر چیزی در بیان ترس‌ها و دغدغه‌های جامعه آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است. «روز استقلال» رولند امريش، «مریخ حمله می‌کند» تیم برتون و «جنگ دنیاها» استیون اسپیلبرگ، بسیار وام‌دار این فیلم هستند.

۲. «هجوم رابیندگان جسد»/ «دان سیگل» ۱۹۵۶

دان سیگل این فیلم را براساس رمان عامه‌پسند «رابیندگان جسد» نوشته جک فینی ساخت؛ فیلمی که با گذر زمان هنوز چیزی از جذابیت‌هایش کم نشده. فیم داستان دکتري به نام مایلز بئل است که به زادگاه آرامش بارگشته اما یک جنون جمعی دارد شکل می‌گیرد؛ بسیاری از بیماران دکتر فکر می‌کنند عزیزان آنها ربهوده شده و موجوداتی بی‌احساس جایگزین آنها شده‌اند. فیلم روایتگر ترس‌سی است که در دهه ۱۹۵۰ جامعه آمریکا را فرا گرفته بود و تمثیلی دقیق از مک‌کارتیسمی است که جامعه آمریکا را آزار می‌داد. فیلم دو بازسازی دارد؛ یکی در سال ۱۹۷۸ توسط فیلیپ کافمن که ترس ناشی از مک‌کارتیسم را با عواقب تلخ جنگ ویتنام جایگزین کرده و دیگری در سال ۱۹۹۳ توسط آبل فرارا، که عامل ترسش بیماری ایدز است.

۳. «چیز»/ «جان کارنرتر» ۱۹۸۲

یکی از مهم‌ترین فیلم‌های جان کارنتر، شروعی بسیار رازآمیز دارد و لایه‌های زیرین جسورانه‌اش موجب شده فیلم هنوز تازه بماند. فیلم اقتباسی وفادار از «چه کسی آتچا می‌رود؟»، رمان جمع‌وجور جان. دبلیو کمپبل است و تجربه کابوس‌وار گروهی دانشمند آمریکایی را در یک مرکز تحقیقاتی در قطب شمال دنبال می‌کند. کارنتر از بسیاری از آلمان‌های «بیگانه» ریدلی اسکات مثل موجود بیگانه شومی که بخش زیادی از فیلم دیده نمی‌شود استفاده می‌کند و برای همین موفق می‌شود فیلم ترسناکی بسازد که آرام‌آرام اوج می‌گیرد و پس از پایان، به‌سختی از یاد می‌رود.

۴. «ای. تی. موجود فرازمینی»/ «استیون اسپیلبرگ» ۱۹۸۲
استیون اسپیلبرگ با «ای. تی. موجود فرازمینی» یک یک پدیده خانوادگی درباره دوستی با بیگانگان خلق کرد که به یک پدیده فرهنگی جهانی بدل شد و در زمان خودش به پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما بدل شد. فیلم، داستان ساده و انسانی دوستی یک پسرچیز با بیگانه‌ای است که در زمین از سیاره خود دور مانده و دلش برای خانواده‌اش تنگ شده است؛ فیلمی اشک‌برانگیز که پس از ۳۰ سال از فیلم‌های تجاری مملو از تکنولوژی و جلوه‌های ویژه این روزها جذاب‌تر است و هنوز پرواز الیوت وای-تی با دوچرخه و ردشدن شان از جلو ماه در یادها مانده است.

۵. «غول آهنی»/ «برادر برد» ۱۹۹۹

براد برد، یکی از بزرگان دنیای انیمیشن این روزهای سینماست و اولین فیلم انیمیشن بلندش «غول آهنی» اقتباسی آزاد از رمان کوتاه «مرد آهنی» نوشته تد هیوز است که در زمان اکران فروش چندانی نداشت و یک شکست محسوب می‌شد اما با گذر زمان جایگاه ویژه‌ای در میان سینمادوستان پیدا کرد. فیلم ترکیبی از انیمیشن سنتی و کامپیوتری و داستانش درباره پسر ۹ساله به نام هوکارت هیوز است که در شهری کوچک با یک غول آهنی بیگانه دوست می‌شود و این در حالی است که دولت به‌شدت از حضور این بیگانه می‌ترسد. فیلم با اینکه یادآور «ای.تی.» است، اما به لطف داستانی لطیف و پایان‌بندی درخشان‌ش، به یکی از نمونه‌های مثال‌زدنی حضور بیگانگان در دنیای انیمیشن بدل شده است.

۶. «زیر پوست»/ «جاناتان گلنیز» ۲۰۱۳

بیگانگان به‌ندرت منبع الهام فیلم‌سازهای مستقل بودند و شاید بهترین نمونه یک فیلم مستقل با شخصیت اصلی یک بیگانه غیرزمینی «زیر پوست» باشد؛ فیلمی که ساخت آن ۹ سال طول کشید و براساس رمان جذابی نوشته مایکل فیبر ساخته شده است و فیلم ماجرای یک بیگانه در هیبت زنی خوش‌سیما با بازی اسکارلت جوهانسن است که خیابان‌های گلاسگو را زیر پا می‌گذارد تا برای خودش طعمه پیدا کند. فیلم در ظاهر شبیه آثار جنایی است اما با پیش‌رفتن فیلم با دنیایی در آن روبه‌رو می‌شویم که موجود بیگانه‌اش بیشتر احساسات انسانی دارد و انسان‌هایش موجوداتی پلید و به دور از تمدن هستند که انکار از خودبیگانه شده باشند. «زیر پوست» یک فیلم مینیمال و به‌شدت آزاردهنده‌ای است و بیننده حس می‌کند دارد فیلمی از دیوید لینچ را تماشا می‌کند که در دنیایی غریبه می‌گذرد.

۷. «حاشیه اقیانوس آرام»/ «کی برمودل تورو» ۲۰۱۳

«حاشیه اقیانوس آرام، یک شاهکار سینمایی نیست؛ برعکس فیلمی پرخرج و پرزرق‌وبرق و بدون عمق داستانی درباره حمله بیگانگان به زمین است؛ فیلمی که ادای دینی به آثار علمی–تخیلی درجه دو است و به لطف شوخ‌طبعی جاری در آن، به اثری دیدنی برای علاقه‌مندان به فیلم‌های اکشن با محوریت موجودات فضایی بدل شده است و به‌طور حتم بینندگان جدی سینما از دیدنش لذت نمی‌برند. با وجود این فیلم با اتکا، به جلوه‌های ویژه جذاب خودش و یکی، دو صحنه نبرد آتشین نقش‌گس می‌تواند فیلم سرگرم‌کننده مناسبی برای یک بعدازظهر تابستانی باشد.